

## بخش یازدهم سفر به مقبره کوروش

پس از خداحافظی با آقای گهیر و تشکر از میهمان‌نوازی‌های ایشان، ساعت ۸ صبح روز ۶ ماه مه اصفهان باشکوه را ترک کردیم. از میان خیابان‌های تنگ جلفا عبور کرده و از شهر خارج شدیم. مسیر خوب و هموار بود و با شیب ملایمی از تپه‌ای بالا می‌رفت. از بالای آن منظره شهر بسیار دیدنی بود. پل‌های طویل، مساجد با مناره‌های تزئین شده با کاشی‌کاری‌های رنگارنگ، خیابان‌های پیچ در پیچ با درختانی در دو طرف، خانه‌های متعدد و زاینده‌رود در میان آنها، همه و همه دست به دست هم داده بودند تا این شهر شرقی را زیباتر کنند. اصفهان پس از بغداد پایتخت خلفا، تنها شهری است که داستان‌های هزار و یک شب را در مخیله مسافر بیدار می‌کند.

در سمت جنوبی جلفا، مسیر تپه‌ماهور بود اما به زودی مجدداً صاف و هموار شد. در نزدیکی روستاهای مارگ<sup>۱</sup> و مویار<sup>۲</sup> جاده شبیه جاده‌های آسفالته بود و چهارنعل می‌تاختم. به یک مرد انگلیسی به نام دکتر سکولی<sup>۳</sup> برخوردیم که از شیراز مراجعت می‌کرد. او اولین مسافر اروپائی بود که من در سفر خود، در ایران ملاقات کردم. در این مناطق دورافتاده هر اروپائی مانند یک آشنا به حساب می‌آید. به این دلیل سلامی کرده، از اسب به زیر آمده و استراحت کوتاهی نمودیم. او مرا به شراب و سیگار برگ دعوت کرد.

در چاپارخانه مویار فقط یک اسب موجود بود و چاپارشاگرد مجبور شد برای حرکت خود و حمل بار من از یک الاغ استفاده کند. این الاغ علاقه‌ای به حرکت سریع نداشت. حیوان بیچاره به زودی عقب ماند و من به تنهایی مسیر را که از روستاهای ایسپه<sup>۴</sup>، واینان<sup>۵</sup> و گرمسه<sup>۶</sup> عبور می‌کرد، با سرعت طی کردم. در روستای گرمسه گورستانی با گورهای بسیار وجود داشت و یک امامزاده در آن دیده می‌شد. مردم زیادی از قمشه<sup>۷</sup> به اینجا آمده بودند تا هنگام غروب در این امامزاده دعا کرده و نماز به جای آورند. قمشه شهر نسبتاً بزرگی است که مساجدی با مناره دارد. من پای پیاده از میان خیابان‌های گرمسه برای دیدن آبادی و تماشای بازار آن عبور کردم. پسران خردسال دائماً مرا تعقیب می‌کردند. در این ایستگاه چاپارشاگردی به من دادند که یک پسر ده ساله بود. پسر خوش چهره‌ای بود اما پای او به رکاب نمی‌رسید و پاهای خود را در درون تسمه چرمی بالای رکاب می‌کرد

۱. Marg .۲. Moyar .۳. Scully .۴. Ispe .۵. Waynan .۶. Gärmseh .۷. Kumischeh.

و از من خواست که او را تنها نگذارم.

پس از شش ساعت سوارکاری به یزدکاست رسیدیم. روستای عجیب و غریبی بود که من تا کنون نظیر آن را ندیده بودم. در بالای یک تپه تنها که شیب زیادی داشت خانه‌هایی از گل ساخته بودند. به نظر می‌رسید مانند لانه چلچله‌ها از صخره‌ها آویزان باشند. خانه‌ها چند طبقه بوده و ایوان‌چوبی داشتند و زنان روستا روزهای خود را در آنها سپری می‌کردند. تعدادی ملافه و لباس هم برای خشک شدن آویزان بود. راه آن پیچ در پیچ بوده و فقط اهالی به آن آشنائی داشتند. احتمالاً هیچ آبادی مانند یزدکاست از شر حمله اشرا در امان نباشد و حتماً در گذشته از آن به‌عنوان قلعه استفاده می‌شد. ایستگاه یزدکاست در بیابان پای‌تپه، واقع شده بود و حدود ۲۰ تن از سربازان ظل‌السلطان در آن مستقر بودند. به این دلیل جا بسیار تنگ بود. آنها با احترام مرا به انگور و خربزه دعوت کردند. من حدود دو ساعت در این چاپارخانه استراحت کردم و با سربازان که تمامی آنها ترک بودند به صحبت گذراندم.



بین روستای شولقستان<sup>۱</sup>، آباده و سورمک<sup>۲</sup> جاده خوب و مسطح بود. مارمولک‌های کوچک و خاکی رنگ و یک نوع عنکبوت سرخ رنگ همه جا دیده می‌شد. آباده روستای در حال پیشرفتی بود و خیابان‌های مسطح و صافی داشت. باغ‌ها و باغچه‌های فراوان با میوه و گل‌های خوشبو در شهر فراوان بود. در سرمک که هنوز هم بازمانده یک قلعه قدیمی دیده می‌شد کاروانی با چند صد شتر اطراق کرده بود. حیوانات در اطراف رها شده بودند و از خارهای بیابان چرا می‌کردند. مردان کاروان در چادرهای موقتی خود ساخته، به استراحت و صرف غذا مشغول بودند. چادر آنها تکه‌ای پارچه بود که به روی جعبه‌های کالا که مانند ستونی بالا رفته بودند، کشیده بود. این نوع چادر برای مقابله با تابش مستقیم آفتاب، هنگام استراحت کاروان پس از طی مسافت روزانه، بسیار کارآئی دارد.

۱. Schulgistan. ۲. Surmek

از روستاهای سرمک و چانی‌گورا<sup>۱</sup> ارتفاعات فارس در فاصله نه چندان دور دیده می‌شد. از چانی‌گورا تا ده بید<sup>۲</sup> مسیر تپه‌ای شده و جاده سنگلاخ و خراب بود. در ده بید مستقیماً به ایستگاه تلگرافخانه در درون ساختمان بلندی رفتیم. این محوطه، درخت‌های فراوان و باغچه‌های زیبایی داشت. مسئول انگلیسی تلگرافخانه که از طریق تلگرافی از آمدن من آگاه شده بود در محوطه ایستگاه از من استقبال کرد. او ۱۲ سال در ایران زندگی کرده بود و خانواده خود را به همراه داشت. من چند ساعت نزد او توقف کردم، از من با غذا و چای پذیرائی شد و به من که چندین روز فقط با نان و تخم مرغ سپری کرده بودم لذت فراوانی داد.

او گذشته از انجام وظیفه خود، اطلاعات هواشناسی را هم ثبت می‌کرد اما فقط حداکثر دمای هوا با درجات فارنهایت و اتفاقات جوی مانند باد، باران و ابر را ثبت کرده بود. روز ۹ ماه مه حداکثر دمای هوا ۲۴ درجه سانتیگراد ثبت شده بود. در ژانویه و فوریه حداکثر دمای هوا ساعت ۲ بعدازظهر به ۳ درجه و حداقل آن به چند درجه زیر صفر می‌رسد. ده بید از اواسط ماه اکتبر تا آوریل شبانه یخ می‌زند. برف شدیدی می‌بارد و سیم‌های تلگراف از شدت برف و سرما منجمد می‌شوند. او می‌گفت سرما به قدری شدید است که حتی اگر او چند بار آتش روشن کند آب دستشویی صبح‌ها در پارچ یخ می‌زند. ده بید در ارتفاع زیادی واقع شده و پس از ایستگاه کوه رود بلندترین ایستگاه خط تلگراف انگلیسی در ایران است. اطراف آن را کوه‌های مرتفعی که قله تعدادی از آنها در طول سال سپیدپوش می‌باشند، فرا گرفته است. آب و هوای ده بید بسیار سالم و مطبوع بوده و هوا تمیز و پاک می‌باشد. به این دلیل ایلات که در کوهپایه‌های جنوبی زندگی می‌کنند به این منطقه آمده و در این فلات مرتفع اطراق می‌کنند. آنها ۴ ماه گرم سال را در اینجا به سر می‌برند. حرکت آنها از شیراز تا ده بید چندین هفته طول می‌کشد زیرا آنها دارای بزها و گوسفندهای فراوانی هستند و این حیوانات باید روزانه به دفعات چرا کنند. ایلات در چادرهای بزرگ سیاه رنگ ۴ گوشی زندگی می‌کنند و یک زندگی متحرک، متغیر و آزادی دارند که بسیار جالب‌تر از زندگی در شهر است. ایلات بسیار شجاع و مغرورند و خود را برتر از اشخاصی می‌دانند که در شهرها زندگی می‌کنند. جوانان ایلات به ندرت با غریبه ازدواج می‌کنند و به هیچ‌وجه با دختران شهری و روستائی پیوند زناشویی نمی‌بندند. معمولاً فقط یک زن اختیار می‌کنند و زنان آنها حجاب اسلامی ندارند و بسیار کاری، قوی و سالم هستند. رئیس آنها ایلخان خوانده می‌شود که هیچ احتیاجی به رابطه با دولت ندارد و خود مانند شاهی، قوم خود را اداره می‌کند. او باید از تعداد بزها و گوسفندان اعضاء قبیله خود مطلع بوده و دقت کند تا به تعداد آنها افزوده گردد زیرا این تنها ثروت و وسیله امرامعاش ایلات است. ایلات برای حمل چادرها و وسایل خود از شتر و الاغ استفاده کرده اما خود آنها با اسب یا پای پیاده حرکت می‌کنند. آنها شیر، پنیر، کره، پوست و پشم حیوانات خود را برای فروش یا معامله پایاپای با اسلحه، فشنگ، کوزه یا ضروریات روزمره به شهر می‌برند

۱. Chanigura . ۲. Deh Bid

ایلات به جز انجام کارهای ضروری، هرگز به شهر نمی‌روند.

هنگام حرکت بین ده بید و مرغاب من حدود ۲۰ قبیله دیدم که هر یک ۱۰ تا ۱۵ چادر داشتند. هنگام شب به مرغاب رسیدیم. مسیر دائماً از میان ارتفاعات پیچ خورده و بالا و پائین می‌رفت. اما مناظر بی‌اندازه تماشائی بود. صخره‌های خطرناک و مراتع سرسبز تمام طول مسیر را پوشانیده بود. مشهد مرغاب در بالای یکی از ارتفاعات قرار دارد که نام آن از نام رودی با همین نام در نزدیکی آن گرفته شده که مزارع، مراتع و پوشش گیاهی منطقه را آبیاری می‌کند. میزان آب آن به قدری زیاد بود که در بالای کوه ماندابی با گیاهان آبری پدید آمده بود و میلیون‌ها قورباغه در تاریکی شب آواز سر می‌دادند. روستا آب و هوای مرطوبی داشت و در میان باغ‌های زیتون واقع شده است. در مجموع روستای سالم و پردرآمدی به نظر می‌رسید. رفت و آمد بیشتر شده بود و گوسفندان و بزهای زیادی مشغول چرا بودند.

ساعت ۶ صبح روز ۱۰ ماه مه مرغاب را ترک کرده و به زودی به صخره‌های مرتفع رسیدیم. رفته‌رفته محیط وحشی‌تر و صخره‌ها خطرناک‌تر شده و جاده هم خراب‌تر و خراب‌تر می‌شد. در قسمتی حدود ۱۰۰ متر از مسیر را در دل صخره‌ها کنده بودند و جاده به صورت تونلی در آمده بود. مسیر چنان باریک بود که پاهای من به دو طرف دیوارها می‌خورد. به هیچ‌وجه علاقه نداشتیم مسافری از جهت مخالف بیاید زیرا در این صورت یکی از ما باید به دیگری راه می‌داد.

چند ساعت پس از مرغاب به بازمانده شهر باستانی پاسارگاد<sup>۱</sup> رسیدیم. مقبره کوروش بزرگ<sup>۲</sup> به طرز بسیار خوب و زیبایی باقی مانده است. همانگونه که می‌دانید مدت‌ها بین باستان‌شناسان اختلافاتی وجود داشت که آیا کوروش بزرگ در این مقبره مدفون است یا نه و اصلاً آیا این ویرانه‌ها بازمانده شهر باستانی پاسارگاد می‌باشد؟ اشخاصی که در این مورد شک داشتند کسانی بودند که به نوشته‌های پلینی و بطلمیوس استناد می‌کردند که گفته بودند پاسارگاد در جهت جنوب‌شرقی تخت‌جمشید<sup>۳</sup> حدوداً در محل فضای کنونی واقع شده است. با توجه به شکل مقبره، آنها عقیده داشتند که این مکان محل دفن یک زن است.

ایرانیان این مقبره را قبر مادر سلیمان هم می‌خوانند. باید این مدارک را با اسناد معتبری مقایسه کرد. شکل ظاهری مقبره و ریزه‌کاری‌های آن با مطالبی که تاریخ‌نویسان همراه سپاه اسکندر<sup>۱</sup> بیان می‌کنند شباهت دارد. در خرابه‌های اطراف در چندین جا نام

۱. مجموعه‌ای از آثار باستانی دوران هخامنشی واقع در ۱۳۵ کیلومتری شمال شیراز که شامل کاخ دروازه، پل، کاخ اختصاصی، کاخ بارعام، دو کوشک، آبناهای باغ‌شاهی، آرامگاه کمبوجیه، آرامگاه کوروش بزرگ، محوطه مقدس، تنگه بلاغی و چند بنای دیگر است.

۲. Cyrus کوروش دوم یا کوروش بزرگ، تولد ۵۷۶، درگذشت ۵۲۹ پ م، شاهنشاه از ۵۵۹ پ م، اولین شاهنشاه هخامنشی، به خاطر بخشندگی، لوحه حقوق بشر، پایه‌گذاری نخستین دولت چند ملیتی و بزرگ جهان، آزاد کردن برده‌ها، احترام به ادیان و کیش‌های گوناگون در جهان معروف می‌باشد.

۳. کاخ پادشاهان هخامنشی، در شهر باستانی پارسه، در ۵۷ کیلومتری شمال شیراز، واقع شده بود. بنیانگذار آن داریوش بزرگ است، اما پس از او خشایارشا و اردشیر یکم به آن گسترش دادند.

کوروش به روی سنگ‌ها حک شده است. سبک معماری مقبره بسیار ساده است. ۶ پله بسیار بلند از جنس مرمر سفید به خود مقبره می‌رسد که عبارت از یک ۴ دیوار است که بام آن به دو طرف شیب دارد. ارتفاع کل آن ۳۶ فوت و ضخامت دیوارهای آن ۵ فوت است. طول اطاق داخل مقبره ۱۰ و عرض آن ۷ فوت است. یک درگاهی به بلندی ۴ فوت دارد که سابقاً با درب فلزی یا مرمرین مسدود بود. جسد این پادشاه بزرگ‌باستانی درون تابوت طلائی قرار داشت. دیوارهای آن با پرده‌های اعلای بابلی<sup>۲</sup> پوشیده شده و کمان، شمشیر، سپر، گردنبنده، گوشواره و لباس‌های اعلای او به روی میزی با روکش طلائی در داخل مقبره نهاده شده بود اما اثری از آنها باقی‌نمانده است. در داخل آن روبان‌های الوان پارچه‌ای، کاغذها و ورقه‌هایی از قرآن از دیوارها آویزان بود. این‌ها نذوراتی بود که ایرانیان برای مادر سلیمان کرده بودند و نه برای کوروش، زیرا آنها از وجود کوروش در این مقبره بی‌اطلاعند. شاه سلیمان<sup>۳</sup> در تخیلات ایرانیان نقش مهمی دارد.

در اطراف مقبره قسمت‌هایی از کاخ پاسارگاد به صورت پراکنده دیده می‌شود که ایرانیان به آن تخت‌سلیمان می‌گویند. شاه سلیمان<sup>۳</sup> رئیس و پادشاه ارواح است و می‌تواند زیردستان خود را با پیام‌هایی به اقصی نقاط دنیا بفرستد. ارواحی که شبانه حرکت می‌کنند از طرف وی مأموریت دارند تا فرامین او را انجام دهند. کویر بزرگ دشت نمک که از تهران و قم تا مسافتی طولانی در جهت شرق امتداد داشته و تا سیستان و افغانستان می‌رسد، محل اجتماع ارواح است. گرد و خاک و طوفان‌های شنی که از طرف کویر به سمت کوه‌های البرز در شمال حرکت می‌کنند ارواحی می‌باشند که از دل کویر برای گردش آمده‌اند. به این دلیل اهالی از ورود به این منطقه خودداری می‌کنند.

به مقبره پاسارگاد بر می‌گردیم. در چهار طرف این بنا ۴ ستون دیده می‌شود. این ستون‌ها بعدها از پاسارگاد به این محل حمل شده و حالا تکه‌تکه شده و فرو ریخته‌اند. در فاصله ۱۰ دقیقه‌ای این بنا، هنوز هم ۷ ستون در سمت چپ جاده پابرجاست و یکی از آنها ظاهر خود را حفظ کرده اما در حال تخریب است. پایه‌های این ستون‌ها بی‌اندازه شبیه

۱. اسکندر مقدونی، تولد ۳۵۶، درگذشت ۳۲۳ پ م، در زمان داریوش سوم به ایران حمله کرد و سلسله هخامنشی را از میان برداشت. تا هندوستان پیش رفت و هنگام مراجعت از طریق بابل به علت تبی که از بتلاقهای بابل بر او مستولی شده بود در سن ۳۲ سالگی درگذشت.

۲. یکی از تمدن‌های باستانی میان‌رودان در کنار رود فرات که حاصلخیزی زمین‌های اطراف آن باعث پیدایش اولین تمدن‌های شهرنشین شده است. قدمت بابل به ۴۰۰۰ سال می‌رسد. امپراتوری قدرتمند بابل در سال ۵۳۹ پ م به دست کوروش بزرگ گشوده شد و پادشاه مغلوب آن، نبونعید یا نبونیدوس به کرمان تبعید گشت. ساتراپ بابل بخشی از شاهنشاهی هخامنشی و ثروتمندترین ساتراپ‌ها شد. باغ‌های آویزان آن یکی از عجایب هفتگانه است.

۳. Salomo حضرت سلیمان ع، نام پیامبر و شخصیتی تاریخی در قرآن و کتاب مقدس که اطلاعات علمی دقیقی از وی در دست نیست و شخصیت وی بیشتر بر پایه متون دینی شناخته می‌شود. بنا به اعتقادات یهودیان او فرزند داوود بوده و حدود هزار سال پیش از میلاد می‌زیست. در قرآن آمده است که او زبان پرندگان و حیوانات را می‌دانسته و بادها به تسخیر او بوده‌اند.

ستون‌هایی می‌باشد که در ساموس<sup>۱</sup> یافت شده و تصور می‌شود کوروش از معماران اروپایی برای ساخت پاسارگاد استفاده کرده باشد. حتی سه درگاه از جنس مرمر سفید هم تقریباً سالم مانده‌اند و در کنار آنها به خط میخی و زبان‌های سکائی<sup>۲</sup> و بابلی نوشته شده "من کوروش شاه هخامنشی".



پاسارگاد در کنار رود مرغاب یا پلوار قرار دارد. من از کناره رود تا روستای قوام‌آباد از یک مسیر فرعی و خودجوش رفتم. در خارج از این آبادی در سمت چپ مسیر، یک چادر بزرگ سفید رنگ برپا بود و تعدادی اسب در خارج از آن مشغول چرا بودند. از کنار آنها عبور کردم. هنوز مسافت زیادی نپیموده بودم که یک مرد انگلیسی دوان‌دوان نام مرا صدا می‌کرد. بسیار متعجب شده و برگشته، به سمت چادر رفتم. او مسئول تلگراف خانه سیوند در نزدیکی این محل بود که برای تعمیراتی به این اینجا آمده بود. او همسر و فرزند ۵ ساله خود را به همراه داشت و به مدت دو هفته در این چادر اقامت کرده بود. او از من برای صرف صبحانه با شراب و کشیدن پیپ پس از آن دعوت کرد و من چند ساعت در کنار این خانواده بسیار راحت بودم. علت اطلاع او از نام من و این میهمان‌نوازی، چنین بود که دکتر هی‌به‌نت یک تلگرام برای رئیس تلگرافخانه شیراز به نام آقای فارگ<sup>۳</sup> ارسال کرده بود و سؤال کرده بود که آیا او برای پذیرائی از یک مسافر اروپایی آمادگی دارد یا نه؟ و آقای فارگ نام و خیر ورود مرا به این تلگرافخانه اطلاع داده بود. به حرکت خود تا سیوند و پوسه ادامه دادم و در این محل در بدترین کاروان سرای عمر خود اقامت کردم. در طول سفر هرگز به این اندازه از حشرات موذی آزار ندیده بودم. اما به علت فعالیت‌های روزانه، چنان خسته بودم که به زودی به روی کف سنگی اطاق به خواب رفته و مانند مغناطیس تمامی حشرات موذی را به خود جذب کردم.

۱. Samos جزایری در دریای اژه متعلق به کشور یونان

۲. Skyt ناحیه‌ای قدیمی از شرق دریای سیاه تا آسیای مرکزی، از قرن ۸ پ م تا قرن ۲ م قوم سکا که گفته می‌شود پارس‌تبار بوده و به زبان باستانی ایران صحبت می‌کردند در آن سکونت داشتند.

۳. Fargues